**درس خارج اصول استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر/ صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر**

**14031113**

**متن خام**

**جلسه 82**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این هست که در دوران امر بین واجب تعیینی و واجب تخییری اصل لفظی است چه اقتضایی دارد خب ما مبانی مختلفی را در حقیقت واجب تخییری عرض کردیم بحث را روی دو مبنا که مبنای اصلی همین دو تا بود پی می­گیریم

 یکی اینکه واجب تخییری بازگشتش به دو تا وجوب مشروط هست وجوب مشروط به ترک عدل آخر

 یکی اینکه واجب تخییری بازگشت به وجوب جامع می­کند حالا یا جامع حقیقی یا جامع انتزاعی که احدهما باشد در این جهتی که این بحث را می­خواهیم بکنیم خیلی فرق ندارد

 بنابر اینکه واجب تخییری وجوب مشروط باشد اطلاق هیئت اقتضا می­کند که این وجوب ما وجوب مطلق باشد و ان شئت قلت اطلاق احوالی دلیل اقتضا می­کند که این وجوب در هر حالی واجب باشد مثلاً اگر دلیل وارد شده در صوم، نمی­دانیم این صوم واجب تعیینی هست یا واجب تخییری، اطلاق اقتضا می­کند که صوم واجب باشد هم در حال اتیان به عتق هم در حال ترک اتیان به عتق. اینکه حتی در حال اتیان به عتق هم صوم واجب است معنایش واجب تعیینی بودن است.

 اما اگر ما وجوب تخییری را ارجاع دهیم به وجوب جامع. آن چطور؟ خب در اینجا هم بعضیها همین بیان را گفتند. گفتند باز همین تقریب می­آید تمسک به اطلاق احوالی دلیل.

 مرحوم آقای خوئی این را نپذیرفته و وجه دیگری را ذکر کرده با آن وجه بحث را دنبال کرده آن این است که ظاهر دلیلی که گفته صوم، این است که صوم، صوم به عنوان صوم واجب باشد نه صوم به عنوان مصداقی از مصادیق جامع واجب باشد وقتی حالا جامع حقیقی جامع انتزاعی هر چه را متعلق وجوب گرفتیم صوم موضوعیت ندارد به تعبیر دیگر تعبیر کردند اصالة التطابق بین مقام ثبوت و مقام اثبات اقتضا می­کند که آن چیزی که در مقام ثبوت موضوع دلیل هست آن چیز هم در مقام اثبات موضوع دلیل باشد پس وقتی در مقام اثبات، موضوع دلیل صوم قرار گرفته ما کشف می­کنیم که موضوع دلیل در مقام ثبوت صوم است نه جامع. خب همین اقتضا می­کند که وجوب وجوب تعیینی بشود.

 آقای شهیدی دو مرحله اینجا بحث را دنبال کردند یک مرحله بحث اینکه آیا اشکال آقای خوئی حالا ممکن است نقل نکردند اشکال آقای خوئی به تمسک به اطلاق هیئت برای اثبات وجوب تعیینی صحیح است یا صحیح نیست. یک مرحله هم این وجهی که خود آقای خوئی پذیرفتند که اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات اقتضا می­کند.

 حالا من ابتدا این مرحله دوم بحث را دنبال می­کنم بعد برمی­گردم به همان مرحله اول بحث. آقای شهیدی این طوری ذکر کردند که اگر ما این اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات را بپذیریم یک تالی فاسدی دارد که آن تالی فاسد را نمی­شود به آن ملتزم شد خلاف درک وجدانی ماست خود همین درک وجدانی کاشف از این است که اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات وجود ندارد آن این است که مثلا اگر گفتند اکرم الفقیه این ازش استفاده نمی­شود که وجوب اکرام رفته روی عنوان فقیه ممکن است وجوب اکرام روی عنوان مطلق عالم باشد و فقیه هم از باب اینکه چون مطلق عالم واجب بوده قهراً فقیه هم وجوب داشته. به خاطر همین وقتی مثلاً یک دلیل مولا اگر بگوید که بول الانسان نجسٌ این ممکن است از باب این باشد که بول مطلق کل ما له نفسٌ سائل نجس هست انسان خصوصیت ندارد ولی خب چرا انسان را ذکر کرده از باب اینکه محل ابتلا انسان بوده و اینها بنابراین لازمه مطلب این است که اگر یک دلیلی گفت بول الانسان نجسٌ دلیل دیگر گفت که بول ما له نفسٌ سائل نجسٌ بین اینها یک نوع تنافی فهمیده بشود در حالیکه تنافی فهمیده نمی­شود بعد می­گویند که مرحوم محقق عراقی اینجا یک کلامی دارند گفتند که اگر اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات نباشد اصلاً بحث حمل مطلق بر مقید که در کلمات آقایان مطرح هست وجهی ندارد خب یک دلیل گفته إن اعتقت فعتق رقبةً یک دلیل گفته إن اعتقت فعتق رقبةً مومنة این که ما حمل مطلق بر مقید می­کنیم به دلیل این است که خطاب مقید، ظهور دارد که موضوع جعل ثبوتاً عتق رقبه مومنه است و چون وحدت جعل بین اعتق رقبةً و اعتق رقبة مومنه احراز شده بنابراین منافات بین این دو تا فهمیده می­شود و ما مطلق را بر مقید حمل می­کنیم خب این منافاتی که بین حمل مطلق بر مقید هست منشاء آن این نکته است و الا اگر اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات نباشد اصلاً منافاتی بین مطلق و مقید نیست.

 آقای شهیدی یک بیانی را در پاسخ به کلام محقق عراقی دارند که آن را بعداً در موردش صحبت می­کنیم.

 من اینجا فکر می­کنم ابتدا یک مقداری بحث حمل مطلق بر مقید را توضیح بدهم که با این توضیح هم ناتمامی آن نقضی که آقای شهیدی ذکر کرده معلوم می­شود و هم ناتمامی کلام مرحوم عراقی مرحوم آقا ضیاء معلوم می­شود که بحث باید به شکل دیگری دنبال بشود.

 ببینید اصلاً بین اعتق رقبةً و اعتق رقبة مومنه وجه تنافی این دو تا دلیل در چیست؟ آیا وجه تنافی دو تا دلیل مربوط به آن بحث اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات و این بحثهایی هست که مطرح فرمودند مرحوم آقا ضیاء یا نکته، نکته دیگری هست ما در واقع وقتی شارع مقدس تعبیر می­کند که «ان ظاهرت فأعتق رقبة» این دلیل ظهور دارد بر اینکه آن بنده خدایی که آمده مثلاً سوال کرده که من ظهار کردم خب آن می­خواهد تمام وظیفه خود را برای تخلص از مشکل ظهاری که صورت داده را بداند خب شارع مقدس می­گوید که ان ظاهرت فأعتق رقبةً خب معنای این آن است که تمام وظیفه شما عتق رقبه است همچنانی که اگر علاوه بر عتق رقبه یک چیز دیگری هم واجب بود باید گوینده و مجیب آن را ذکر می­کرد می­گفت عتق رقبه بکن و مثلاً فلان مقدار هم تصدق بده. عتق رقبه تمام الوظیفه فهمیده می­شود هیچ چیزی علاوه بر عتق رقبه واجب نیست؛ چه تکلیف زائد تکلیف مستقل باشد چه تکلیف زائد در ضمن همین تکلیف باشد هر دو را ظهور دلیل در این که متکلم در مقام بیان تمام الوظیفه هست نفی می­کند از آن طرف اعتق رقبةً مومنه اقتضا می­کند شما باید عتق رقبه مومنه بکنید دستور به عتق رقبه مومنه داده شده اما عرض کنم خدمت شما اینکه وجوب وجوب تعیینی هست و وجوب تخییری نیست لازم نیست حتماً ما اثبات کنیم اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات و این حرفها را نه. راه تنافی بین مطلق و مقید وابسته به این اصالة التطابق نیست مثلاً می­توانیم با همان بحث اینکه شارع گفته شما باید عتق رقبه مومنه کنید یعنی دستور به عتق رقبه مومنه داده شده بنابراین شما اگر عتق رقبه مومنه نکنید این امر را امتثال نکردید امتثال امر عتق رقبه مومنه با عتق مطلق رقبه که حاصل نمی­شود این بحث اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات نیست فرض کنید حالا بفرمایید به تعبیری که آقای شهیدی تعبیر می­کنند اطلاق احوالی دلیل اقتضا می­کند شما باید عتق رقبه مومنه بکنید ولو عتق رقبه کافره هم کرده باشید عتق رقبه کافره مغنی از عتق رقبه مومنه نیست خود همین اقتضا می­کند که شما باید علاوه بر ایجاد طبیعت عتق رقبه قید مومنه بودن رقبه را هم محقق کنید و چون شما این قید را محقق نکردید این ربطی ندارد که حتماً باید نمی­دانم تطابق بین مقام ثبوت و اثبات احراز بشود و من هنا یظهر که اصلاً این کلامی که ما در بحث حمل مطلق بر مقید این مطلب را عرض کردیم این بحثی که بحث وحدت حکم را پای آن را وسط کشیدند اصلاً جایی ندارد وحدت حکم اصلاً دخالت ندارد در بحث تنافی بین مطلق و مقید ولو تعدد حکم هم باشد ظهور دلیل مطلق در اینکه در مقام بیان تمام الوظیفه هست اقتضا می­کند وظیفه دیگر و حکم دیگر وجوبی هم نباشد لازم نیست در همین حکم قید دیگری باشد قیدی که در حکم دیگر و در وجوب دیگر هم باشد آن را نفی می­کند اصلاً ربطی به این این بحث یک مقداری از مسیر خودش منحرف شده بحث حمل مطلق بر مقید آنجا در بحثش مفصل می­گفتیم این است که ما بحث احراز وحدت جعل را عرض می­کردیم اصلاً نیازی نیست ما بحث اثباتی آن را هم نکردیم که چطوری می­شود احراز کرد وحدت جعل را گفتم اصلاً این بحث ربطی ندارد که ما بخواهیم آن بحث را احراز کنیم

سوال – پس تناسب ذهن ظهور دلیل مطلق را چطور

یعنی ظهور دلیل مطلق این مطلب هم عرض کردم ما در بحث حمل مطلق بر مقید دو مرحله بحث داریم یک مرحله بحث این است که چرا بین مطلق و مقید تنافی وجود دارد. مرحله دوم ولو بدوی. مرحله دوم حالا که تنافی وجود دارد این تنافی را چطوری می­توانیم برطرف کنیم چطوری می­توانیم تنافی را برطرف کنیم و بحث ما در اینجا در مرحله اول است و تنافی بین مطلق و مقید داشتن به خاطر این است که مطلق ظهور دارد در اینکه تمام الوظیفه فقط عتق رقبه است چیزی غیر از عتق رقبه نه در عتق رقبه و نه به عنوان تکلیف مستقل واجب نیست این را تاکید می­کنم برای اینکه بگویم وحدت جعل اینجا دخالت ندارد چیزی به غیر از عتق رقبه نه در ضمن عتق رقبه و نه به عنوان تکلیف مستقل واجب نیست خب این بیان با اینکه دلیل دیگر گفته عتق رقبه مومنه واجب است که از آن استفاده می­شود که مومنه بودن هم لازم است این با همدیگر منافات دارد ولو منافات بدوی حالا حل این تنافی به چه هست ایا مطلق را حمل به استحباب کنیم یا مطلق بر مقید همین طور آن بحثهای آن مرحله دوم بحث هست که حالا مطلق و مقید تنافی پیدا کردند نحوه حمل مطلق بر مقید به چه نحو است.

 اینجا توجه بفرمایید تنافی بین مطلق و مقید هم اصلاً به بحث مفهوم ربطی ندارد این طور نیست که مقید باید مفهوم داشته باشد و امثال اینها آن بحث مفهوم و این حرفها اصلاً در کار نیست اصلاً تنافی در مرحله منطوق بین دو دلیل است یعنی منطوق دلیل مطلق این هست که تمام الوظیفه عتق الرقبه است چیز دیگری نه مستقلاً و نه در ضمن عتق رقبه به گردن مظاهر نمی­آید این منافات دارد با منطوق دلیل اعتق رقبة مومنه که اقتضا می­کند که رقبه باید قید مومنه در آن وجود داشته باشد

 عرض کنم خدمت شما این بله یک جای دیگری هست حالا حمل مطلق بر مقید هم در جایی هست که این مطلق به نحو صرف الوجود باشد آن مطلق و مقید هر دو صرف الوجود باشند امر به طبیعت به نحو صرف الوجود تعلق گرفته باشد اما در جایی که مطلق و مقید امرشان به نحو مطلق الوجود باشند به نحو مطلق الوجود باشد یک دلیل گفته که مثلاً اکرم العالم یک دلیل گفته اکرم الفقیه اکرم العالم به نحو مطلق وجود یعنی هر عالمی وجوب اکرام دارد اکرم الفقیه می­گوید هر فقیهی وجوب اکرام دارد منطوق اینها با هم تنافی ندارند اصلاً خب اکرم العالم اقتضا می­کند که تمام عالمها وجوب اکرام داشته باشند اکرم الفقیه اقتضا می­کند همه فقیه ها وجوب اکرام داشته باشند با هم مگر تنافی دارد تمام عالمها وجوب اکرام داشته باشند تمام فقیه ها هم وجوب اکرام دارند دیگر. تنافی بین اینها ذاتاً وجود ندارد این جا بحث اصالة التطابق یعنی مقام ثبوت و اثبات و این حرفها می­آید اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات اینجاست و اینجا باز همان بحث مفهوم می­آید و اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات همان منشا آن بحثهای مفهوم و امثال اینهاست اگر اکرم الفقیه مفهوم داشته باشد ولو به نحو سالبه فی الجمله معنایش این است که وجوب روی مطلق عالم نرفته فقیه بودن خصوصیتی دارد که گفته اکرم الفقیه خصوصیتی دارد که گفته اکرم الفقیه خب این جا اگر مفهوم داشته باشد اکرم الفقیه ولو مفهوم سالبه فی الجمله با اکرم العالم تنافی دارد حالا این مفهوم داشتن آن از کجا ناشی می­شود فرض کنید شما بگویید که اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات اقتضا می­کند فقیه بودن دخالتی در حکم داشته باشد نه حالا به آن معنایی که اصالة التطابق که بگوییم فقیه تمام الموضوع است آخه اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات را به دو بیان می­شود بیان کرد یک بیان این است که ما بگوییم اکرم الفقیه معنایش این است که تمام الموضوع فقیه است بنابراین عالم تمام الموضوع نیست نه، نتیجه بحث این است بگوییم که اصلاً وجوب اکرامی روی غیر فقیه نرفته نه ما به آن بیان نمی­خواهیم بیان کنیم ما می­خواهیم بگوییم که فقیه باید خصوصیتی داشته باشد و همین نکته منشاء می­شود که مثلاً مفهوم سالبه جزییه برای قید حاصل بشود . حالا اینکه مفهوم برای سالبه جزییه حاصل بشود در بعضی موارد مفهوم برای سالبه جزییه نیست مثلاً در جایی که سوال سائل از یک مورد خاص بوده سوال سائل از یک مورد خاص فرض کن سوال کرده بول انسان چه حکمی دارد امام علیه السلام گفته بول انسان نجس است خب ممکن است بول انسان خصوصیت نداشته باشد مطلق بول ماله نفسٌ سائل نجس باشد و انسان هم از باب اینکه احد مصادیق ما له نفس سائل هست بولش نجس شده است و امثال اینها خب این امکان دارد.

 خلاصه عرض من این است که این که آقای شهیدی به عنوان مورد نقض بحث ما را مقایسه کرده با بحث بول الانسان نجسٌ و اینکه ممکن است مطلق بول نجس باشد بین اینکه این دو تا تنافی ندارند در حالی که اگر اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات وجود داشته باشد نباید مطلب چنین باشد این مقایسه مقایسه ناتمامی است

 توضیح ذلک: توجه بفرمایید در بحثی که ما می­گوییم بول انسان نجس است و بول مطلق ماله نفسٌ سائل نجس است اینها حکم به نحو مطلق وجود است وجود ساری است دلیلی که می­گوید بول ماله نفسٌ سائل نجس است هر بولی را نجس می­کند به عدد افراد بولها تکلیف متعدد می­شود . پس بنابراین دلیلی که می­گوید بول نجس است بول ماله نفسٌ سائل نجس است به عدد افراد بولها نجاست را ثابت می­کند بعضی از این افراد بولها بولهای انسان هستند آنها هم مشمول این دلیل هستند تک تک افراد آنها نجاست روی آنها می­آید خب اینجا ما اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات را ممکن است انکار کنیم بگوییم اینها اصلاً با همدیگر منافاتی ندارند اینکه تمام افراد بول، نجس باشند با اینکه بعضی از افراد بول نجس باشند مگه با هم تنافی دارند مقام اثبات ما این هست می­گوید این افراد بول نجس است مقام ثبوت هم همین است که این افراد بول نجس است یعنی بول انسان را شما دست می­گذارید روی آن، دلیل گفته بول الانسان نجسٌ اگر مطلق بول ماله نفسٌ سائل نجس باشد مقام ثبوت چیست جعل رفته روی نجاست بول مطلق ماله نفسٌ سائل خب در مقام ثبوت، بول انسان هم نجس است مقام اثبات هم می­گوید بول انسان نجس است منافاتی ندارد بین این دو تا یعنی مقام ثبوت ما تمام مقام ثبوت را بیان نکردیم دو بحث است یکی اینکه آیا باید همه مقام ثبوت را بیان کنیم نه الان به دلیل اینکه محل ابتلا بول انسان بوده قسمتی از ثبوت را بیان کردیم ولی تطابق دارد بحث اینکه همه مقام ثبوت را بیان کردند آیا باید همه مقام ثبوت بیان بشود آن یک بحث دیگر است ولی تطابق دارد مقام ثبوت بول تمام ماله نفس سائله است تمام بولهایی که له نفس سائله وقتی نجس باشد بول انسان که بعضی از افراد ماله نفس سائله هست نجس می­شود وقتی نجس شد دلیلی که می­گوید بول الانسان نجسٌ تطابق دارد با مقام ثبوت چون مقام ثبوت آن هم همین است ولی بحث جایی که حکم رفته روی صرف الوجود فرق دارد اگر صرف الوجود عتق رقبه واجب باشد دیگر تک تک افراد عتق رقبه وجوب ندارد عتق رقبه مومنه وجوب ندارد اگر در مقام ثبوت عتق رقبه مومنه واجب باشد شما نمی­توانید بگویید عتق رقبه آن واجب است عتق رقبه واجب نیست عتق رقبه مومنه واجب است فرق دارد بین جایی که عنوان به نحو صرف الوجود باشد یا عنوان به نحو مطلق الوجود باشد آقای شهیدی این دو تا را با همدیگر یک کاسه کرده ما ممکن است بگوییم اصالة التطابق بین مقام ثبوت و مقام اثبات در جایی که حکم به نحو صرف الوجود هست اقتضا می­کند وقتی گفتند عتق رقبه واجب است در حالی که شارع مقدس عتق رقبه مومنه را واجب کرده است عتق رقبه دیگه آن وجوب ندارد آن چیزی که وجود دارد عتق رقبه مومنه است یعنی تک تک افراد وجوب مستقل هم پیدا نمی­کنند حالا این را باز ملاحظه بفرمایید.

من عرضم این هست که هم تقریبی که مرحوم آقا ضیا کردند یعنی هر دو هم کلام آقای شهیدی هم کلام مرحوم آقا ضیا دو تا چیز را حکمش را یکسان تصور کرده اند. بحث حکمی که متعلق به مطلق وجود هست با حکمی که متعلق به صرف الوجود است یکسان گرفتند در حکم متعلق به مطلق وجود اگر مفهوم نداشته باشد اگر ویژگیهای مفهوم وجود نداشته باشد اصلاً تنافی نیست تنافی به خاطر مفهوم هست آن نکته اش به خاطر بحث مفهوم است ولی در جایی که حکم به نحو صرف الوجود است تنافی اصلاً به مفهوم ربطی ندارد به نمی­دانم اصالت التطابق بین ثبوت و اثبات ربطی ندارد تنافی به جهت تنافی بین مطلق و مقید به آن جهت حالا این بحث را ملاحظه بفرمایید من فردا ان شاءالله بیشتر در مورد آن توضیح خواهم داد

 وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد .